

## آیات و احادیث در آثار مولوی کرد

به مناسبت کنگره بزرگداشت مولوی کرد، که در نهم و دهم شهریور ماه سال ۱۳۷۱ در شهرستان سقز برگزار گردید. مطالبی که در مقاله بیان شده عبارت است از مختصری از آیات و احادیث در دیوان مولوی، و همچنین تأثیر پذیری مولوی از مولانا جلال‌الدین رومی و حافظ شیرازی.

بسم الله الرحمن الرحيم من تاه فيه نهية الحكيم «مولوی کرد»  
بسم الله الرحمن الرحيم هست کلید در گنج حکیم «نظامی گنجوی»

به نام خداوندی که انسان را برترین موجودات و گل سرسبد آفریده‌های خود قرار داد، و با بخشیدن عقل و نطق او را از همگان متمایز گردانید. این موجود برتر، به وسیلهٔ عقل و هوش خود می‌تواند به قلّه رفیع سعادت و ذروه تعالی معنویت دست یابد. به جایی رسد که غیر از خدا هیچ چیز را نبیند، و با عشق به خدا آنچنان نفس خود را تزکیه و تذهیب نماید که دلش آینه‌ای بی‌زنگار گردد، تا در همه حال وجود خدا را در خود منعکس سازد، و هیچگاه به هواهای نفسانی آلوده نگردد. (المؤمن من ينظر بنور الله) آری سید عبدالرحیم متخلص به «معدومی» و مشهور به مولوی، یکی از آن انسانهایی بود که آبگینهٔ صیقل یافته قلبش همیشه و در همه حال نمایانگر خدای خود بود، و خدا را در قلب بی‌آلایش خود می‌نگریست.

در الفوایح می‌گوید:

میان اهل دل ای دل خود آرا      خود آرا دان تو مدلول خدا را

مولوی، در تمام آثار خود اعم از عربی و فارسی و کردی، در جای جای اشعارش به خدا توجه دارد و از قرآن و حدیث استنباط می‌کند. حتی در زمانی که با دوستان خود و دیگران صحبت می‌کند، توجه به آیه و حدیث در کلامش ظاهر است، و در هر امری آنها را سرلوحه کار خود قرار داده است.

تبع و تحقیق در اشعار مولوی کرد، جهت جمع آوری آیات و احادیث کاری است بس مهم و خطیر که من نوعی نمی‌تواند از عهده این امر بزرگ برآید، اما از روی عشق و علاقه وافر که به این کار داشتم با قلت دانش و بضاعت اندک بر خود لازم دانستم آنچه در توان دارم در این راه قدم بردارم. اگر آیات و احادیث را در تمام آثار مولوی بررسی کنیم، مثنوی هفتاد من کاغذ می‌شود.

در اینجا تنها به دیوان شعرش اکتفا شده و آنچه به نظر کوتاه و عقل ناقص من رسیده و شاید يك صدم آن هم نباشد بیان شده است.

لازم به تذکر است که آنچه من از قرآن و حدیث شاهد مثال آورده‌ام کاوشی است جزئی نه کلی، شاید شاعر به آیات و احادیث دیگر نیز توجه داشته باشد.

اینک در صفحه ۵۱ دیوانش اینگونه اظهار می‌دارد که:

تهی گرد مه وجودی جه تو گرت مایه	مه وجود هر تونی ماسیوا سایه
پنهان بی‌تهنها وه حدهت مه وج وهر د	په‌ی شناسایی زهوریوهت کهرد
به‌ویت جهی عالهم بی‌به‌قای ناسوت	ته‌روهی گرد جیلوهی وه‌رین نه‌شناسوت
به‌سه‌د جیلوهی ته‌ر بی‌چون و چه نی	شناسایی توم نه‌مه‌بو هه‌نی

ای خدایی که همه موجودات از تو سرچشمه و مایه گرفته، موجود ازلی و ابدی تنها تویی و همه موجودات فناشدنی هستند. ای خدایی که از دیده ظاهر بینان مخفی هستند و یگانگی تو موج می‌زند. برای شناساندن خود در پدیده‌های خود را ظاهر ساختی. در این دنیای فانی انسانی اگر با این همه جلوه‌های روشن و آشکارت شناخته نشوی با آشکار شدن صد جلوه دیگر باز هم ترا نخواهم شناخت. ای خداوندی که بی مثل و مانندی.

در بیت اول اشاره دارد به آیات ۲۶ و ۲۷ سوره الرحمن که می‌فرماید

«کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذوالجلال و الاکرام»

در بیت دوم و سوم اشاره دارد بر حدیث قدسی که می‌فرماید

«كنت كزاً مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لكي اعرف»

و در بیت چهارم اشاره دارد به آیه آخر سوره اخلاص که می‌فرماید

«و لم یکن له کفواً احد»

در صفحه ۸۱ تا ۸۴ با خدای خود راز و نیاز می‌کند و از او طلب مغفرت می‌نماید.

زادئـاخرم بار خـهـجلهـتهـن	عومرم سه‌راپا غـهـرق غـهـفلهـتهـن
کرده‌ی من نه‌بو به‌هانه پهریت	به‌لام مشیوتو وه فه‌زله‌که‌ی ویت
جه‌روسیایی و به‌د کرداری من	اغمازکه‌ی جه‌گرد نابه‌کاری من
شووم سه‌رگه‌ردان خه‌یا لان سه‌خت	نفس به‌د کردار بی دین به‌د به‌خت
ژار مه‌حرومی‌ی ره‌حمه‌تت وه‌رده‌ن	په‌ی چیش عاده‌تت وه‌گونه‌ه‌ که‌رده‌ن

در سه بیت اول با اقرار به سرکشی نفس امّاره از خدا رحمت و آمرزش می‌طلبد که اشاره به حدیث نبوی دارد که می‌فرماید.

«اللهم غفرلی، و ارحمنی و الحقنی بالرفیق الاعلی»

و در دو بیت آخر اشاره به قسمتی از آیه ۵۳ سوره یوسف دارد که می‌فرماید.  
«ان النفس لامارة بالسوء»

در صفحه ۱۲۶ می‌گوید

مه‌عدومی کرده‌ی به‌دی هزار تهرز      زانوی ئومیدت ناوه روئه‌وله‌رز  
ئه‌و کس مه‌زا نووستاره‌ن ئارو      جه‌و بوزرگ تهرن شه‌و ئه‌وروت نارو  
اشاره به آیه ۳۹ سوره زمر دارد که می‌فرماید  
«لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعاً»  
که با توجه به لطف و بخشش خدا، خطاب به خود می‌گوید از رحمت خدا  
مأیوس مشو.

در صفحه ۳۱۸ خطاب به مرشد خود شیخ سراج‌الدین نقشبندی می‌گوید:

خه‌لیفه‌ی سه‌دای «ادن» شنه‌فته      به‌لهد نه سارای ئه‌توا ره‌ه‌فته

در رابطه با عرفان مرشد خود صحبت می‌کند که او مراحل عرفان را طی کرده  
و کاملاً به آن آگاه است. و اشاره به آیه ۹ سوره نجم دارد که می‌فرماید:  
«ثم دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی» که در شب معراج حضرت محمد ﷺ  
روی داد. منظور از اطوار هفته، هفت مرحله عرفان است که عبارتند از:  
۱- تصفیه روح ۲- تصفیه قلب ۳- سر ۴- خه‌فی ۵- اخفی ۶- نفس ۷- طبیعت  
در صفحه ۲۵۰ خطاب به نفس خود باز، می‌گوید:

ستاره‌ی رجات هه‌رده‌م داروسو      دماخ، شادوه‌بوی «و لا تیأسوا»

به آیه ۸۷ سوره یوسف نظر دارد که می‌فرماید: «ولا تائسوا من روح الله»

باز هم خطاب به خود می‌گوید از رحمت مایوس مشو.

و در همین قصیده در بیتی دیگر می‌گوید:

وه کرده وه فام ئه‌رگاه ناوه‌ردهن      باك نی‌یه‌ن وه فام وه باوه‌ر که‌رده‌ن

اشاره به حدیثی از پیغمبر اکرم ﷺ دارد که می‌فرماید: «لا یضرمع الایمان ذنب» یعنی گناه، ایمان مؤمن را ساقط نمی‌کند.

مولوی می‌گوید: اگر گه‌گاهی در رفتار و اعمال خود وفادار نبوده‌ام ترسی ندارم زیرا به ایمان و یقین خود وفادار مانده‌ام. و نیز اشاره به حدیث دیگری دارد که می‌فرماید: «لا یدخل النار احدٌ فی قلبه مثقال حبه خردل من ایمان». داخل جهنم نمی‌شود کسی که یک ذره ایمان در دل داشته باشد.

این عالم ربانی و وارسته در صفحه ۲۳۴ در سرزنش نفس خود می‌گوید:

دل‌ه‌راگه که خه‌یلی تاریکه‌ن      پرده که‌سه‌خته‌ن، خه‌یلی باریکه‌ن  
سارای هدایت تاریک مه‌وینون      رای نه‌جات یه‌ کجار باریک مه‌وینون  
چوله‌ چراوی پهری ویت سازده‌ر      وه‌قه‌د توانای ویت باربه‌ندی که‌ر

اشاره به آیه ۲۸۶ بقره دارد که می‌فرماید: «لا یكلف الله نفساً الا وسعها»

می‌گوید روز قیامت بسیار سخت است و باید برای آن روز تدارک دید. تو هم به اندازه توانایی و وسع خود عمل صالح داشته باش و چراغی فرا راه خود فراهم کن.

در صفحه ۱۱۱ اینگونه بیان می‌کند که:

دلّ تفلّ و ئازیز هر رونه شانی      هه‌ر لادی ته‌رزی، هه‌رسات نیشانی

یعنی دل ما، مانند طفلی نادان و بی تجربه است و یار ما که خداوند است هر روز در انجام کاری است. که اشاره به آیه ۲۷ الرحمن دارد که می فرماید:

«کل یوم هو فی شأن»

در صفحه ۷۲ در تسلیت به یکی از دوستان می گوید:

ثیمه گشت فانی هر ته و هن باقی نازون وه بازوی پر نیروی ساقی

اشاره به آیه ۸۸ سوره قصص دارد که می فرماید: «کل شیئی هالک الا وجهه» یکی از بزرگ زادگان جاف به نام آمینه خان « که خواهر رضاعی مولوی بوده، قول می دهد که به عیادت مولوی برود، لیکن با پیش آمدن مشکل نمی تواند برود، نامه ای به مولوی می نویسد و از او درخواست دعای چشم زخم می کند. مولوی نامه را جواب می دهد و همراه یک غزل برایش ارسال می دارد. در یکی از اشعار غزل این گونه اظهار می دارد:

«ثمرت موتاعن (اطعنا) وه ندم دوعای چه مه زخم جه پیران سه ندم

یعنی نامهات را خواندم و امرت را اطاعت کردم و دعای چشم زخم را از پیر و مرشد گرفتم و برایت فرستادم. که اشاره به آیه ۲۸۵ بقره دارد که می فرماید:

«سمعنا و اطعنا». در صفحه ۹۲ می گوید:

وهر توبینایت په ردهش هانه سهر تهو تو مونیوجه توژه ریف تهر

اشاره به آیه ۱۰۳ انعام دارد می فرماید: «لا تدركه الابصار و هو یدرك الابصار» و همچنین اشاره به حدیث پیغمبر ﷺ دارد که می فرماید:

«الاحسان ان تعبد الله کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک»

**تأثیر پذیری مولوی کرد از مولانا جلال الدین رومی:**

مولوی که در صفحه ۵۱ دیوانش می گوید:

په نهان بی ته نها، وه حدت مهوج و هرد پی شناسایی زوهوریوهت که رد

و در صفحه ۳ ـ العقیده المرضیه نیز می‌گوید:

له‌که‌ی مونافات «لِکِّیْ أُعْرَفُ» چوو ده‌سه‌مل له‌گهل «لیعبدون، بوو  
اشاره به حدیث قدسی دارد که می‌فرماید:

«کُنْتُ کَنْزاً مَخْفِیًّا فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ، فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِکِّیْ أُعْرَفَ»

در بیت اول می‌گوید: خدایا تو از دید ظاهرینان پنهان بودی و یگانگی تو در  
پدیده‌هایت موج می‌زد و برای شناساندن خود پدیده‌ها را بوجود آوردی تا  
بوسیله آن از نظر عارفان واقعی آشکارا شناخته شوی.

در بیت دوم می‌فرماید تو جن و انس را آفریدی تا ترا عبادت کنند. آیه ۵۶  
سوره ذاریات «مولوی می‌گوید هیچ منافاتی بین آیه مذکور و حدیث قدسی  
«کنت کنزا مخفیا» وجود ندارد زیرا جن و انس باید ابتدا خدای خود را بشناسند  
بعد او را پرستش کنند، چون پرستش موجود ناشناخته درست نیست.

مولانا جلال‌الدین در صفحه ۲۹ حدیث مثنوی می‌فرماید:

گنج مخفی بدی زپری چاک کرد خاک را تابان ترا ز افلاک کرد.

که او نیز اشاره به همان حدیث قدسی «کنت کنزا مخفیا» دارد.

مولوی کرد، در صفحه ۶۳ عقیده مرضیه در رابطه با معراج پیغمبر ﷺ  
می‌فرماید:

وهک مه‌ولود شهو بو عروج یه‌قین «صار رحمة علی العالمین»

یعنی همانطور که پیغمبر در شب، تولدش روی داد، معراجش نیز در شب  
واقع گردید و خداوند او را بر جهانیان رحمت قرار داد.

**مولانا می‌فرماید:**

از رحمة للعالمین اقبال درویشان بین

چون مه‌منور خرقه‌ها، چون گل معطرشالها

«تصویرگری، در غزلیات شمس، دکتر حسین فاطمی»

که هر دو اشاره به آیه ۱۰۷ سوره انبیاء دارند.

مولوی کرد در صفحه ۲۷ الفوایح می‌فرماید:

شه کافه پیرس از کاف لولاك  
 بود کافی بود گراندیش پاک  
 و همچنین در عقیده مرضیه می‌گوید:  
 قه‌تعی نه‌زهرت جاری له‌ولاکه  
 مه‌نشأو مه‌دفعن خه‌لات له‌ولاکه  
 که اشاره به حدیث مشهور «لولاك لما خلقت الافلاك» دارد.

مولانا در احادیث مثنوی می‌فرماید:

با محمد بود عشق پاک جفت  
 بهر عشق او را خدا لولاك گفت  
 زانکه لولاك است بر تویق او  
 جمله در انعام و در توزیع او

که گفته‌ مولانا نیز اشاره به همان حدیث «لولاك لما خلقت الافلاك» دارد.

مولوی کرد در صفحه اول عقیده مرضیه درباره‌ عشق به خدا و عرفان می‌گوید:

کناره‌ی سه‌حرا نادیاریه  
 بینایی عوقول ئاومورواریه  
 ضیق النفس به هه‌ناسه‌ی نایه  
 دانش، پی ده‌لیل عرق النَّسایه

یعنی عشق و عرفان مانند بیابانی است که انتها ندارد و بینش عقلیون در این باره به مرض آب مروارید مبتلا شده و دچار تنگی نفس و آسم گردیده و همچنین پای عقل و دانش در راه عرفان و خداشناسی به مرض عرق النساء مبتلا شده، که یکی از بیماریهای اعصاب است. غالباً در کمر بروز و به زانو و پا سرایت می‌کند. مولوی می‌گوید عرفان با استدلال و عقل میسر نیست.

مولانا در همین رابطه و در همین مفهوم در مثنوی معنوی می‌فرماید:

پای استدلالیان چوبین بود  
 پای چوبین سخت بی‌تمکین بود.

در رابطه با شناخت خدا مولوی در صفحه ۵ الفوایح می‌گوید:

میان اهل دل ای دل خود آرا      خود آرا دان تو مدلول خدا را

و مولانا در صفحه ۹ مثنوی در همین رابطه می‌فرماید:

آفتاب آمد دلیل آفتاب      گر دلیلت باید از وی رو متاب

مطلب دیگری که قابل توجه است تشبیه بلیغ و زیبایی است که هر دو در يك مفهوم به کار برده‌اند، و آن سفید شدن مو و پیری است که آن را عشق و شوق می‌نامند نه پیری و فرسودگی زیرا هر دو با يك زبان می‌گویند ما از مرگ استقبال می‌کنیم و این پیری مرحله تکامل ما است.  
مولانا می‌فرماید:

گر موی من چون شیرشدا زشوق مردن پیر شد

من آرد گندم نیم چون آمدن در آسیا؟

و مولوی کرد در صفحه ۲۵۳ دیوان کردی می‌فرماید:

واده‌ی سفیدی شکوفه‌ی پیرین      شکوفه‌ی باخچه‌ی پیری دلگیرین

شکوفه‌ی باخچه‌ی پیری سفیده‌ن      سه‌رمایه‌ی میوه‌ی عرفان هه‌رئیده‌ن

یعنی زمان فرا رسیدن شکوفه سفید شدن موی پیری است و این شکوفه باخچه پیری است. شکوفه باخچه پیری سفید مو است و میوه و ثمره عرفان همین سفید شدن مو است. تنها تفاوت در مشبه‌به است که مولانا سفیدی مو را به سفیدی شیر تشبیه کرده اما، مولوی کرد آن را به شکوفه تشبیه کرده است. گویی هر دو مطلب از يك روح نشأت گرفته است. آری چون جهان‌بینی و مکتب هر دو یکی است، مفهوم هم یکی است.

اما می‌معرفت از دیدگاه این دو عارف وارسته و الهی:

مولوی در صفحه ۴ الفوایح می‌گوید:

بزن نائی نواهای عراقی	بده ساقی از آن صهبای باقی
به مستی تا در آید مو به مویم	بپویم ره بخندم گه بمویم
بجویم باز از آن، آبی بجویم	برویم بار دیگر خوش بگویم
به ذات واجب بالذات معبود	که بود و هست و خواهد تا ابد بود.

مولانا می گوید:

ساقی صوفیان شرابی ده  
 کان نه از خم بود نه از انگور  
 زان شرابی که از بوی جوشش او  
 مردگان را برون کشد از گور  
 کجا شراب طهور و کجا می انگور  
 طهور آب حیات است و آن دگر مردار

که هر دو دارای یک مفهوم و یک حال و وجد است.  
 مولوی در صفحه ۲۴ دیوان این گونه بیان می دارد که:

سا ده رویش که فیّ به نه رووی ده ف      گیان مونته زرن پهری ریزه ی ده ف  
 یعنی ای درویش پنجه ای به دف بزن چون روح من در انتظار صدای دف  
 است تا به وسیله آن به حال و وجد در آیم.  
 مولانا هم در این معنا می گوید:

یک شبی تا روز دف را تو بزن بر نام او

کز جمال یوسفی. دف تو شد چون پیرهن

یعنی همانطور که یعقوب با استشمام بوی پیراهن یوسف، خبر یوسف به او

رسید و چشمانش بینا شد، اگر تو با نام و یاد خدا شبی برایم دفی بزنی به آرزوی خود خواهم رسید.

مولوی در صفحه ۲۷۸ دیوان می‌گوید:

ده‌ورهی دوباره‌ی رای حق هر کهس بشیوی باخچه‌ی شه‌به‌د مه‌یونه بینیش

اشاره به گفته حضرت عیسی (ع) دارد که می‌گوید:

«لن یلج ملکوت السماوات من لم یولد مرتین»

یعنی هر کس دوبار متولد نشود به مقام عالی معنوی راه نمی‌یابد و به خدا نزدیک نمی‌شود. منظور از دوبار متولد شدن، این است که بار اول انسان از مادر زاده می‌شود پاک و معصوم است و منظور از تولد بار دوم این است که انسان راه راست هدایت و خداپرستی را پیش گیرد مثل این است که تازه متولد شده و هیچ گناهی ندارد. که: «و التائب من الذنب کمن لا ذنب له» احادیث مثنوی صفحه ۱۶۷.

در همین معنا و مفهوم مولانا در صفحه ۹۶ و ۱۹۴ احادیث مثنوی می‌فرماید:

چون دوم بار آدمی زاده بزاد پای خود بر فرق علتها نهاد

زاده ثنایت احمد در جهان صدقیات بودا و اندر عیان

مولوی در عقیده مرضیه صفحه ۷۸ در رابطه با حدیث پیغمبر ﷺ نسبت به

حضرت علی (ع) می‌فرماید:

وهلی مؤمنین اسوه و موقته‌دی مورت‌ه‌زایه و موجته‌باو موته‌دی

چلون فه‌زلیکی وازحه و جه‌لی من کنت مولاه مولاه عه‌لی

و مولانا در احادیث مثنوی در صفحه ۲۲۴ می‌فرماید:

ز این سبب پیغمبر با اجتهاد نام خود و آن علی مولی نهاد

گفت هر کس را منم مولی و دوست ابن عم من علی مولای اوست

که هر دو اشاره به حدیث پیغمبر است فرمود:

«من كنت مولاة فعلى مولاة، اللهم وال من ولاة و عاد من عاداته»

یعنی، هر کس من دوست و یاور او هستم، علی نیز دوست و یاور اوست. خدایا دوست بدار آن کس را که علی را دوست می‌دارد. و دشمن بدار او را که علی را دشمن می‌دارد.

در تشبیهی که هر دو برای انسان مغرور و خودخواه به کار برده‌اند. او را به شیر تشبیه نموده‌اند. مولوی در صفحه ۱۴۳ دیوان می‌گوید:

هر شیری چه شیرشیران شیروه‌ردن گهردهن پهی زه‌نجیر ته‌قدیر که‌ج که‌ردهن  
یعنی، هر انسان نیرومند و مغروری مانند شیر از پستان شیر، شیر نوشیده است  
در مقابل قدرت و تقدیر الهی رام و گردن کج است.

و مولانا گوید:

آنکوز شیران شیر خورد او شیر باشد نیست مرد

بسیار نقش آدمی دیدم که بود او ازدها

مولوی کرد در صفحه ۱۱۱ دیوانش می‌گوید:

دل تفل و ئازیز هه‌روونه شانی هه‌ر لادی ته‌رزی هه‌ر سات نیشانی

یعنی دل ما، مانند طفلی نادان و بی‌تجربه است و یار ما که خداوند است هر روز در انجام کاری است. که اشاره به آیه ۲۷ الرحمن است می‌فرماید: «کل یوم هو فی شأن»

مولانا در همین معنا در صفحه ۹۳ مثنوی می‌فرماید:

بهر این فرمود رحمان ای پسر کل یوم هو فی شان ای پسر

مولوی کرد در صفحه ۱۲۶ عقیده مرضیه می‌گوید:

ظاهر شهرعی بگره نه گهردهن      تام مردن تی یا خوئه و مردن  
چون به و ظاهره دل نورانی بو      پهردهی زولمانی له پرووی دل لاچو

یعنی تمام دستورات ظاهری شریعت اسلام را انجام بده تا روحت پاک و آزاد گردد. و تا روز آخرت یا مردن بعدی این کار را انجام بده. و وقتی این کار را کردی دلت نورانی می شود و پرده تاریک جهالت از روی چشمانت برداشته می شود.

اشاره به حدیث نبوی دارد که می فرماید: «موتوا قبل ان تموتوا»  
مولوی در صفحه ۵۶ عقیده مرضیه می گوید:

آخر مؤخر اول مقدم      نولغنی والفقرا کمل واتم  
مرحبا فی الامراب الاجداد      عجا فی الخلق من الاولاد

اشاره به خلقت حضرت محمد ﷺ دارد که می فرماید: من آفریده شده بودم که آدم هنوز آب و گل بود. یعنی در عالم روح حضرت محمد ﷺ قبل از همه آفریده شده. اما از لحاظ رتبه و مرتبه بعد از همه پیغمبران آمد. «كنت نبياً و آدم بين الماء و الطين» «كنت اول النبیین فی الخلق و آخرهم فی البعث» احادیث مثنوی ص ۱۱۱.

مولانا در همین معنا می گوید:

گر به صورت من ز آدم زاده ام      من به معنی جدّ جد افتاده ام  
پس زمن زایید در معنی پدر      پس ز میوه زاد در معنی شجر

که هر دو دارای یک مفهوم و معنی می باشد.

مولوی کرد در صفحه ۱۱۴ عقیده مرضیه درباره جبر و اختیار می گوید:

ئیسناد نه فعال هر که سی بوخوی      ده دا نه بال خوی ته ماشای ده که ی

رویم و هه لّسام، دانیشتم بردم      خواردم و کوشتم، نه مکرد یا کردم  
تابنده به و تهرز نه کا به موختار      ته کلیف شهرعی لی نا کا جه بار

یعنی هر کس علت کار خود می باشد، و کار خود را با اختیار خود انجام می دهد، و در این امر، یکی توانا و یکی ناتوان، یکی دانا و یکی نادان است. اینکه من می روم، به پا می خیزم، می نشینم، می برم، خودم، کشتم و انجام ندادم، به اختیار خود میباشد.

مولانا جلال الدین هم در صفحه ۹۸۷ دفتر پنجم در همین معنا می فرماید:

این که فردا این کنم یا آن کنم      این دلیل اختیار است ای صنم  
وان پشیمانی که خوردی زان بدی      ز اختیار خویش گشتی مهتدی  
جمله قرآن امر و نهی است و وعید      امر کردن سنگ مرمر را که دید  
هیچ دانا هیچ عاقل این کند      با کلوخ و سنگ خشم و کین کند  
صدها نوع دیگر. مولوی کرد و مولانا جلال الدین رومی از این وجه تشابهها دارند که مجال بیان آنها نیست.

### تأثیر پذیری مولوی کرد از حافظ شیرازی.

مولوی برای یکی از دوستانش که برایش نامه نفرستاده، خیلی ناراحت بوده. به دیوان حافظ تفأل می کند و خطاب به روح حافظ در صفحه ۳۸۰ دیوانش در يك قصیده ۲۱ بیتی اینگونه اظهار می دارد.

رای جه عفه رثا باد سارای گهرم مهیل      مه نزل شیراز شار سه ودای عیشق لیل  
دهس و دیم وه ئاور و کن ثاباد شہوق      ئیمام می حراب سهر موسه لای زهوق  
خواجہی سهر حه لّقه ی به زمه که ی ته له ست      ده ماخ وه نه شئی باده ی فه نامه ست  
خه یلیوه ن ئازیز شای نه ونه مامان      په ی شیفای زامان نامه ش نه یامان

بو به شق ټه و جام ټه و به زم ټه و جه م بی مه یلی ټا زیز نه وینی و ه چه م  
 مه زانی چه نیم چه م هاوه زاوه ټه روی زومه یو په یکی جه لاه  
 ماوه و نامه ی جام جه مینه کم دیده ی دونیا و دین دونیا و دینه کم  
 یه ک غزه ل مه تلح (مژده ای دل) بو باوه ربه ل په ی دل ته سکین حاصل بو

جعفرآباد و مصلا محله‌هایی از شیراز و رکن آباد چشمه‌ای در شیراز است. مولوی می‌گوید: ای کسی که گذرگاهت جعفرآباد است و آن دشت گرم آرزوی عاشقان است. و ای کسی که منزلت شهر شیراز و آن سودای عشق لیل است. و ای کسی که با آب چشمه رکن‌آباد سوز درون دلداران وضو گرفته‌ای و در محراب مصلا آرزومندان امامت کرده‌ای ای کسی که در روز (الست بر بکم) خداوند، در میان مسلمانان پیش قدم بودی و به نشئه باده فنا و عشق به خدا سرمست شدی. مدتی است که دوستم برایم نامه نفرستاده است.

ای خواجه حافظ، یارب هرگز مانند من بی‌میلی یار عزیز را به چشم خود نبینی. تو می‌دانی که من چقدر چشم به راه نامه یار هستم، به خاطر همین است که قسمت می‌دهم به عشق آن پیاله شراب معرفتی که نوشیده‌ای و به آن انجمن عاشقانی که در میان آنان بوده‌ای، اگر می‌دانی به این زودی پیک، نامه دوست محبوب چهره نورانی را که مایه دنیا و دین من است برایم می‌آورد. در این تفأل که به دیوان تو زده‌ام غزلی بیاید که مطلعش این بیت باشد.

«مژده ای دل که مسیحا نفسی می‌آیلکه ز انفاس خوشش بوی کسی می‌آید»  
**و خواجه می‌گوید:**

بده ساقی می‌باقی که در جنت نخواهی یافت

کنار آب رکن‌آباد و گلگشت مصلا را

نمی دهند اجازت مرا به سیر و سفر  
 نسیم بناد مصلی و آب رکناباد  
 خوشا شیر ازو وضع بی مثالش  
 خداوندانگه دار از زوالش  
 ز رکناباد ما صد لوحش الله  
 که عمر خضر می بخشد زلالش  
 میان جعفرآباد و مصلی  
 عیبیر آمیز می آید شمالش  
 مولوی در صفحه ۲۳۴ دیوانش سوز و آتش درون خود را به آتش نمرود که  
 برای حضرت ابراهیم (ع) برافروخت تشبیه کرده و می گوید:  
 سه بای هه ناسم نه ده رون سهد تهرز      که ردهن کلپه ی نار ئیبراهیمی به رز  
 یعنی باد صبای نفسم در درونم صد نوع آتش برافروخته مانند آتشی که  
 نمرود برای ابراهیم (ع) برافروخت.  
 حافظ در غزل ۳۰۲ در همین معنی می گوید:  
 یارب این آتش که در جان من است      سرد کن ز آن سان که کردی بر خلیل  
 مولوی در صفحات ۲۸۰ و ۱۹۴ در اشاره به آیه «الست بربکم» می گوید:  
 من روی مامه لهی گردین خاس و کهس      جه و پا سه بازار شماره که ی تهلهس  
 جه سهر دوکانچه ی شای سهر توجارپان      هور گرتم کالای به لای نازاران  
 خومن ههر جه زوو وه مه یلت مه ستم      ههر جان فیدا که ی روکه ی تهله ستم  
 در بیت اول خطاب به حافظ شیرازی می گوید ای آقا و سرور حلقه عارفان.  
 روز نخست آفرینش روح، که خدا از روح همه انسانها سؤال کرد و فرمود:

الست بربکم» که به شراب فنا فی الله مست شده‌ای. و در دو بیت بعد می‌گوید:  
 من در روز ازل که خدا از ارواح انسانها سؤال کرد که آیا من پروردگار شما  
 نیستم و همه يك صدا گفتند بلی.

در همان روز من بلا و ناراحتیها را در راه عشق به خدا پذیرفته‌ام و به آن  
 راضی هستم در بیت آخر می‌گوید من از زمانهای پیش به میل تو سرمست بودم  
 و همان جانفدای روز الستم حافظ نیز در دیوانش به این آیه اشاره دارد و  
 می‌گوید:

برو ای زاهد و بر دردکشان خرده مگیر  
 که ندادند جز این تحفه به ما روز الست  
 مقام عیش میسر نمی‌شود بی رنج  
 بلی به حکم بلا بسته‌اند عهد الست  
 مطلب طاعت و پیمان و صلاح از من مست  
 که به پیمانہ کشی شهره شدم روز الست

مولوی در صفحه ۴۱۴ در رابطه با ماه رمضان و روزه و ثواب آن می‌گوید:  
 ساقی ساسد جاروه نازت نازو هورده و وه گول بانگ سه‌دای «ومتازوا»  
 یعنی ماه رمضان به پایان رسید و امروز، روز عید است ای ساقی ندا سر دهید  
 که ای کسانی که روزه نگرفتید، از روزه داران جدا شوید، چون روز عید روز  
 شادی روزه داران است، نه شادی شما. اشاره به آیه ۵۹ سوره یس دارد که  
 می‌فرماید: «و امتازوا الیوم ایها المجرمون»  
 حافظ نیز در صفحه ۸۷ در همین مضمون می‌گوید:

ساقی بیار باده که ماه صیام رفت در ده قدح که موسم ناموس و نام رفت  
 زاهد غرور داشت سلامت نبرد راه ... زره نیاز به دارا السلام رفت

## مولوی در صفحه ۴ الفوایح می‌گوید:

بزن نائی نواهای عراقی	بده ساقی از آن صهبای باقی
به مستی تا در آید مو به مویم	بسپویم ره بخندم گه بمویم
بجویم باز از آن آبی بجویم	برویم بار دیگر خوش بگویم

## در همین معنا هم حافظ در ساقی نامه می‌گوید:

بیا ساقی آن می که حال آورد	کرامت فزاید کمال آورد
به من ره که بس بی‌دل افتاده‌ام	وز این هر دو بی‌حاصل افتاده‌ام
بیار ساقی آن آب اندیشه سوز	که گر شیر نوشد شود بیشه سوز

در این معنا مولانا هم داشت که در بخش پیش آمده است.

مولوی در صفحه ۴۵۰ دیوانش می‌گوید:

مطرب سازه که ت ثوف چه وهش ته‌رزبی    نه‌مجاریش وه‌ک ده‌نگ مجلسی هه‌ر به‌رزبی  
تا کوره‌ی زاریم بلّیسه سانؤ    داخ لوای ویم جه دل نه مانو

یعنی ای مطرب آهنگ ساز تو چقدر خوش است، دوباره بنواز تا مانند آهنگ دسته نوازندگان یاران، آواز آن بگوش برسد، تا شاید آتش درونم بوسیله این آهنگ زبانه بکشد و ناراحتی مرگ خود را فراموش کنم. لسان الغیب حافظ شیرازی در این معنی در صفحه ۱۲۲ می‌فرماید:

مطرب عشق عجب ساز و نوایی دارد  
نقش هر نغمه که زد راه به جایی دارد  
عالم از ناله عشاق مبادا خالی  
که خوش آهنگ و فرح‌بخش هوایی دارد

و در صفحه ۱۲ نیز می‌گوید:

ساقی بنور باده بر افروز جام ما      مطرب بگو که کار جهان شد بکام ما

و مولانا در غزلیات در همین رابطه می‌فرماید:

مطرب مهتابرو، آنچه شنیدی بگو

ما همگان محرمیم آنچه بدیدی بگو

ای مطرب جان، چون دف به دست آمد

این پرده بزن که یار مست آمد

مولوی کرد در صفحات ۴۸۰ - ۲۹۶ و ۵۵۵ دیوانش می‌فرماید:

مطرب به و نه غمهی شانازیته‌وه	یا به و په‌رده‌ی پاک حجازیته‌وه
بوله‌ندکه‌ر دل‌سوز سه‌دای دلته‌نگی	به‌لکم بیدار بوجه‌ی خاو سه‌نگی
مطرب به‌کاره‌ن مه‌و سیاسنگی	من به‌ی حاله‌ وه‌تووه‌ی بی ده‌نگی
مطرب به‌که‌مان بالای خه‌م وه‌رده‌م	به‌تار ته‌سری‌ن خه‌م کوک‌ ثاوه‌رده‌م
ساده‌ئی ته‌نخوای من وه‌ی ده‌م ده‌رده‌وه	لیده‌ر نه‌وایی وه‌ی چه‌ند فه‌رده‌وه

یعنی ای مطرب با نوع آهنگ قدیمی «شانازی» یا «حجازی» - که دو نوع آهنگ قدیمی کردی بوده‌اند - صدای آوازت را بلند کن تا شاید از این خواب غفلت سنگین بیدار شوم. ای مطرب آیا این کار است که تو می‌کنی؟ مگر دل تو سنگ سیاه است که من با این حال افتاده‌ام و تویی صدا و ساکت نشسته‌ای؟ پس بنواز تا به حال و وجد آیم، ای مطرب من خیلی ناراحت هستم، بیا این قد من که مانند کمان خمیده شده، بجای کمان بگیر و ادامه‌ سیل اشکم که غصه مانند تار کمان آن را کوک کرده و به جای تار از آن استفاده کن، و به عوض من با این چند بیتی که سروده‌ام برایم بنواز تا از ناراحتی و دربدری راحت شوم. و بیتهایی که

گفته هفت بیت است برای نمونه دو بیت را می آوریم.

یا جه گونای من که ره م تاوان تهر      ره حمهت جه تاوان من فراوان تهر  
ههر توفی وه تاق داناو تهوانا      توم هه نی، هه نی شه وکیم بو هانا

یعنی ای خدایی که کرم و بخشندگی تو بیشتر از گناهان من است - صاحب قدرت و آگاهی کامل تنها تویی. و من هم تنها پشتیبانم تویی و بغیر از تو به چه کسی پناه ببرم؟ فقط به تو پناه می آورم و پناه من تنها تویی و بس.

در خاتمه باید به عرض برسانم، وجه تشابه یا تأثیرپذیری مولوی کرد از این دو شاعر و عارف وارسته، یعنی مولانا و حافظ، بخصوص مولانا جلال الدین رومی به حدی است که این مقاله گنجایش آن را ندارد، و این مختصر مستی از نمونه خروار است. این دو عارف متأله و این دو شاعر گرانمایه، گویی يك روح بوده اند در دو کالبد. برای آگاهی بیشتر خوانندگان عزیز را به آثار این بزرگان و مقایسه وجوه مشترکشان ارجاع می دهیم. و امید است پوزش مؤلف مقاله را بخاطر نقایص و مختصر بودن بپذیرید.

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته»

علی احمدزاده از سقز

۱۳۷۱/۶/۵

## مآخذ مقاله

- ۱- دیوان کردی مولوی به شرح مه‌لا عبدالکریم مدرس
- ۲- عقیده مرضیه - کردی به شرح ملا عبدالکریم مدرس
- ۳- الفوایح - فارسی ناشر محی‌الدین صبری نعیمی - چاپخانه مصر
- ۴- تصویرگری در غزلیات شمس دکتر سیدحسین فاطمی
- ۵- احادیث مثنوی بدیع‌الزمان فروزانفر
- ۶- گزیده غزلیات شمس دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی
- ۷- مثنوی معنوی رینولد آلین نیکلسون
- ۸- دیوان حافظ باتصحیح پژمان بختیاری